چهره روز

آیدا پولاک پیرترین رمان نویس جهان

نوشتن در ۱۰۵ سالگی

سالخورده‌ترین نویسنده رمان‌های رمانتیک و احساساتی جهان که ۱۰۵ ساله است، اعلام کرد صد و بیست و چهارمین رمانش را منتشر می‌کند. آیدا پولاک که تاکنون ۱۲۳ عنوان کتاب نوشته و منتشر کرده، در این کتاب‌ها از ماجراها، احساسات و شکسته شدن قلب‌ها گفته است. «نفرت سفید»، «کوهستان رویاها»، «عشق در بعدازظهر» و «مردی که بازگشت» شماری از کتاب‌های او هستند. او با این داستان‌ها و ماجراها میلیون‌ها نسخه کتاب فروخته و در طول ۷۰ سال نویسندگی، از ۱۰ اسم مستعار استفاده کرده است. به گزارش ایبنا به نقل از میرور، پولاک تنها معدودی از آثارش را با نام واقعی خودش منتشر کرده است و آثار وی با نام‌هایی چون سوزان بری، پاملا کنت، آوریل ایوز، رز بورلی، مری ویتسلر و مارجری بل منتشر شده‌اند. این خانم سالخورده که در جنوب لندن متولد شده خیلی از داستان‌هایش را با الهام از محل زندگی‌اش، مردان مشهور هم دوره‌اش و زندگی همسرش کلنل هیو پولاک که در سال ۱۹۷۱ و در حالی که ۸۲ سال داشت، درگذشت خلق کرده است. کلنل پولاک ویراستار نوشته‌های وینستون چرچیل بود و پیش از اینکه با خانم پولاک ازدواج کند همسر انید بلایتون، نویسنده مشهور بریتانیایی کتاب‌های کودک بود. خانم پولاک کار نویسندگی را با نوشتن یک اثر ماجراجویانه و دلهره‌آور با عنوان «تپه‌های پاتوق کلاغ‌ها» شروع کرد. در این زمان او تنها ۱۴ سال داشت. وی در دهه ۳۰ قرن بیستم یک نویسنده تمام وقت بود و در همین دوره شروع به نوشتن یک مجموعه رمانس با نام مستعار جوآن آلن کرد. این نویسنده که برای نوشتن هر رمان ۶ هفته وقت صرف می‌کند، در پربارترین دوره کاری‌اش ۴۰ عنوان کتاب ظرف پنج سال منتشر کرد.

صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
سردبیر : جواد دلیری **معاون اجرایی:** حجت طهماسبی
مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی **رییس سازمان آگهی ها:** علی حضرتی
نشانی: خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، کوچه ۸، پلاک ۱۶
تلفنخانه: ۲۲۸۶۴۷۶۱ - ۲۲۸۶۰۲۱۷ **نمابر:** ۲۲۸۶۲۲۶۵
توزیع: پیام رسان پیروز **تلفن:** ۳۵ - ۶۶۲۷۲۱۳۰ **چاپ:** نشر روزتاب **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.etemadnewspaper.ir
انتقاد، پیشنهاد، نظرات و مطالب خود را درباره صفحه آخر به نشانی اینترنتی زیر ارسال کنید.
lastpage.etemad@gmail.com

اذان ظهر: ۱۳/۰۱ غروب آفتاب: ۱۹/۵۲ اذان مغرب: ۲۰/۱۱ اذان صبح فردا: ۴/۳۷ طلوع آفتاب فردا: ۶/۱۰

یادداشت روز

هویت آکادمیک و آکادمی مداحی

نقدی بر صورت دانشگاهی مدیحه سرایی

| علی موقر |

چندی است «خانه مداحان کشور» خبر از راه‌اندازی «دانشگاه علمی کاربردی مداحی» یا «دانشکده علوم و فنون مداحی» داده است. پس از آن پیشکسوتان دیگری نیز به نحوی مشابه سعی می‌کنند تا نهادهایی به سبک و سیاق نزدیک به دانشگاه تشکیل دهند. مطابق هر سیستم آکادمیک روند آزمون و انتخاب برگزار می‌شود و واحدهایی نیز برای گذراندن تعریف شده‌اند مانند: مباحث عقیدتی، مقتل، ردیف‌های آوازی و... این مکتوب بهانه‌یی است تا به عنوان فردی که عمر کم حاصل خود را پشت میزهای دانشگاه و نه البته تریبون استادی، گذرانده است ورود آن بزرگان را به این عرصه صعب خوش آمد بگویم و به عنوان پیش درآمد، نام نقد بر نوشته خود بگذارم که تا بوده دانشگاه مجالی برای به نقد کشیدن اندیشه ها و رویکردهای علمی بوده است و پذیرفتن نام دانشگاه یا دانشکده و مقارن کردن حرفه مداحی با واژه های علوم و فنون توسط متصدیان آن امر به عنوان پیش‌فرض بر بنده مسلم می‌کند که اجازه نقد کردن را از ایشان گرفته‌ام.در دوره معاصر گرچه تصویری تخصصی از دانشگاه ارائه می شود اما میل فرد محور ما و رواج «فرهنگ تک گویی» در میان ما باعث می شود که گاه شاهد ساختارهای فرد بنیادی تحت عنوان «آکادمی» باشیم که از هویت آکادمیک فاصله زیادی دارند.باری، مداحی چنان که به تازگی سعی در شناساندن آن می‌شود نه یک فن مشخص است که کسی بتواند خود را متولی آن بداند که حاشیه‌یی است از چیزی که شاید بتوان نام هنرهای آفرینشی بر آن نهاد. مدیحه سرایی قائم به ذات نیست، تابعی است از رسوم کهنی که تحت آیین‌های کهن سوگواری خود را بازنمایانده است. هدف آن توصیف دقیق اتفاقات نیست بلکه انتقال احساسات و عواطفی است که در این اتفاقات پرورانده می‌شود و همراه خود پیشینه عظیمی از عادات و باورهای دیگر آن اجتماع را نمایان می سازد. شاید یکی از اهداف بانیان این دانشکده یکدست کردن مدح‌ها و نزدیک کردن مداحان با واقعیات تاریخی است اما نهایتا این اقدام به از بین رفتن پیشینه کهن سوگواری روستایی و از دست دادن بخشی از گنجینه‌های معنوی کشور خواهد انجامید.از این رو شایسته است سنگ بنای این دانشکده نه بر ابلاغ و الزام روش یا سبک موردپسند پیشکسوتان صاحب امتیاز نهاده شود که بر تبیین و تشریح آنچه به نام مدیحه سرایی شناخته می‌شود به عنوان یک ابژه و امر پژوهشی متمرکز شود و این میسر نیست مگر که مدیحه سرایی نیز هم تراز تمام رشته‌های دانشگاهی به عنوان زیرمجموعه‌یی از ساختار پیوسته آموزش عالی درآید نه تحت قیومت افراد تا بتواند شاکله علمی شایسته خود را بازیابد.

یک خبر، سه چهره

ماجرای پر پیچ و خم کتاب و مشتری‌هایش

اعتماد | نمایشگاه کتاب از سال‌های دور همواره میزبان طیف گسترده‌یی از مخاطبان جدی اهل مطالعه در ایران بوده که در این سال‌ها درصد این مخاطبان کاهش یافته. سوال این است که با همه مشکلات حوزه نشر آیا نمایشگاه کتاب کارکرد حقیقی خود که تغذیه قشر کتابخوان و حتی عموم مردم است را دارد یا خیر؟

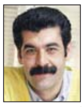

کتاب زنده است

| یوسف علیخانی |

نویسنده-ناشر

نمایشگاه کتاب هنوز جایگاه خود را در میان مردم دارد. این نمایشگاه متعلق به مردم است و مردم هنوز از این نمایشگاه استقبال می کنند. دولت‌ها نمی توانند در بازار کتاب تاثیر چندانی بگذارند، نه می توانند کتابی را برجسته و پرفروش کنند و نه می توانند کتابی را که خواننده دارد از اعتبار بیندازند. اگر ناشر و نویسنده‌یی از عدم استقبال مردم از کتاب‌هایش حرف می‌زند، بد نیست نگاهی به کار خود بیندازد. مردم تکنیک نمی خواهند، مردم قصه می خواهند. ما نویسندگان زیادی داشتیم که این موضوع را درک کردند و حتی اولین کتاب‌شان هم با استقبال مردم مواجه شد.

مردم همچنان کتاب می خرند و کتاب می خوانند و شرایط با چند سال قبل تفاوت چندانی نکرده است. قیمت کالاهای اساسی در یک سال اخیر تا ۳ و نیم برابر رشد کرده است. قیمت کاغذ سه برابر شده است، اما قیمت پشت جلد کتاب بیش از نیم درصد رشد نداشته. این ناشران بودند که در شرایط دشوار کار کردند و نگذاشتند قیمت کتاب افزایش داشته باشد. کتاب خوب هنوز خریدار و خواننده دارد و امروز غرفه‌ها مملو از کتاب است و روز آخر نمایشگاه ناشران فقط میز هایشان را از نمایشگاه خواهند برد.

همین خوب است

| عباس مخبر |

مترجم

نمایشگاه کتاب سال به‌سال که جلو می آید بهتر نمی شود. نمایشگاه‌های کتابی که در محل برگزاری نمایشگاه‌ها برگزار می‌شدند از کیفیت بالاتری برخوردار بودند؛ هم به لحاظ امکانات برگزاری نمایشگاه و هم به لحاظ تنوع کتاب. اما در سال‌های اخیر برگزاری نمایشگاه کتاب رغبت چندانی برای علاقه‌مندان کتاب ایجاد نمی کند. این وضعیت چند عامل مشخص دارد؛ یکی اینکه سختگیری‌های ارشاد چنان شدت یافته است که هر کتابی که به ارشاد می رود مدت‌ها در آنجا می‌ماند بی‌آنکه سرانجام کتابی منتشر شود، چنان که کتاب «عمل نقد» کاترین بازی که چند سال پیش ترجمه کرده بودم و منتشر شده بود حالا برای چاپ دوم در ارشاد معطل است.عامل دیگر وضعیت نابسامان اقتصادی است، تورم آنقدر زیاد شده که طبعا همان حضور حداقلی کتاب از سبد خانوارهای ایرانی خارج شده است. در این شرایط که از سویی سختگیری ارشاد و قیمت کاغذ افزایش یافته است کتاب‌های کمتری منتشر می‌شود و لاجرم تنوع کتاب‌ها کاهش می‌یابد. خب با این اوضاع نباید متوقع بود که مخاطبان نمایشگاه کتاب افزایش یابد و نمایشگاه کتاب خیلی اثر گذار باشد، با این اوصاف همین که نمایشگاه کتاب برگزار می‌شود و ناشران به نمایشگاه می آیند و علاقه‌مندان به نمایشگاه سر می‌زنند، خوب است. به قول حافظ: از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت /عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی

روزگار آیینی نمایشگاه کتاب

| ناهید طباطبایی |

نویسنده

در سال‌های نه چندان دور صرف برگزاری نمایشگاه کتاب یک اتفاق فوق‌العاده فرهنگی محسوب می شد. با آنکه در آن سال‌ها نمایشگاه کتاب در محل دائمی نمایشگاه‌های تهران برگزار می شد و رسیدن به محل نمایشگاه کتاب دشوار بود همین دوری و سختی بخشی از جذابیت خاص نمایشگاه کتاب بود. محل سابق نمایشگاه از امکانات برگزاری مناسب و درخور یک نمایشگاه فرهنگی همچون نمایشگاه کتاب برخوردار بود که محل فعلی برگزاری نمایشگاه فاقد آن است در واقع رفتن به نمایشگاه کتاب آیینی فرهنگی بود که به محض وقوعش همه علاقمندان کتاب در آن شرکت می جستند اما امروز با واقع شدن نمایشگاه در مرکز شهر ترافیک، ازدحام محل برگزاری و نبود امکانات مناسب برای این نمایشگاه و از همه مهم‌تر عدم تنوع کتاب و محصولات فرهنگی در نمایشگاه سبب می شود تا نمایشگاه‌های کتابی که طی چند سال اخیر و در محل جدید برگزار می شود کیفیت و تنوع سابق را نداشته باشد و طبعا افت این شرایط باعث می شود تا نمایشگاه کتاب تاثیر گذاری سابق را نداشته باشد. دلیل عدم تنوع کتاب‌ها هم مشخص است چرا که نویسنده و ناشر هم نمی‌دانند کتاب‌هایشان تحت چه قواعد یا حتی سلایقی مورد ارزیابی قرار می گیرد تازه اگر همین ارزیابی هم به شکلی منظم صورت بگیرد همین است که کتاب‌ها مدت مدیدی در ادارات ارشاد می مانند.

تیتر مصور | پساب های شهری

طرح: علی دیواندری

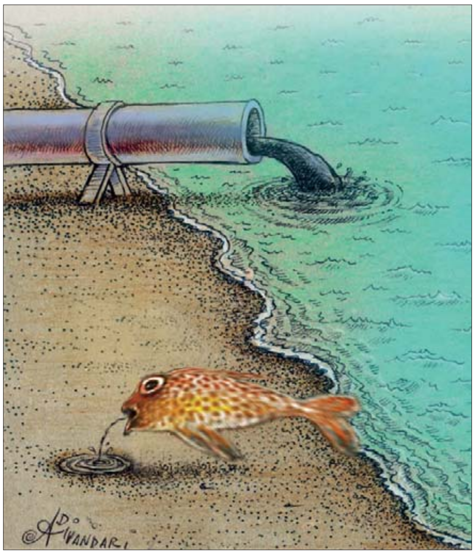

فلش بک

جدا افتاده، کارول رید، ۱۹۴۷

بازپرس (دنیس ادی): در حرفه من خوب و بد معنی نداره. آدم‌ها یا گناهکارند یا بی گناه. همین.

تلنگر

هیچ هم نمی‌آموزیم از این تکرار مکررات

| ابراهیم عمران |

تصادفی در یکی از میادین تهران رخ می‌دهد، فردی کشته و چند نفر هم مجروح می‌شوند. علت حادثه هم عدم کنترل راننده قلمداد می‌شود. گویا راننده اتوبوسی که با آن تصادف رخ می‌دهد، با یکی از مسافران درگیر می‌شود. بیرون از اتوبوس زمانی که ترافیک ایجاد می‌شود راننده دیگری برای رفع ترافیک و کنار بردن اتوبوس دست به فرمان می‌برد. اما قادر به کنترل اتوبوس که تخصصی در رانندگی آن نداشته، نمی‌شود و باقی ماجرا...! خب تا اینجای کار شاید عده‌یی همان بحث قضا و قدر را پیش بکشند و اینکه اجلش رسیده بود و سعی در پایان دادن سریع و بی اندیشه رخداد داشته باشند که حرجی بر این گروه نیست و بحث ما هم مدخلی به آنها پیدا نمی‌کند. اما داستان زمانی غم‌انگیز‌تر می‌شود که به دو پارامتر دیگر این حادثه توجه بیشتری کنیم. اولی درگیری راننده اصلی اتوبوس و دومی دخالت بی‌جای یک راننده دیگر! که دست بر قضا در هر دو گزاره اشاره شده، ما ایرانی‌های پرمدعا ید طولایی داریم! براستی تا کی؟ تا کجا باید به سبب چنین خصایلی مورد مواخذه واقع شویم؟ کمی غور کنیم اگر آن درگیری کذایی بین مسافر و راننده اتوبوس رخ نمی‌داد و دخالت نابجای فرد دیگر هم شکل نمی‌گرفت، آیا فرجام آن سکانس اجتماعی آن می‌بود که شاهدیم؟! دوباره ادعای خبره بودن در کاری و اینکه در لحظه تصمیم می‌گیریم دست به عمل ناگهانی زنیم، سبب شد که جان عده‌یی به سادگی به خطر افتد. اگر یاد گرفته بودیم که هر کردار و رفتار اجتماعی که از ما سر می‌زند، لاجرم ابعاد گوناگونی می‌تواند داشته باشد، شاید کمی با حوصله‌تر و با اندیشه بهتری دست به اقدامات پرسش‌افکنانه زنیم! و افسوس چنین نگره‌یی در تمامی مسائل روزمره اجتماعی‌مان به وفور دیده می‌شود که با دست خویش برای روانشناسان و جامعه‌شناسان، سوژه فراهم می‌کنیم و تاسف بیشتر اینکه، هیچ هم نمی‌آموزیم از این تکرار مکررات روحیات منحصر به فردمان... ! به قول فریدون مشیری باید در پایان نوشت با حسرت مگو این آرزو خام است...!

تاکسی نوشت

کاش می شد گاهی نشست

همه چیز با هم

| سروش صحت |

هزار تا کار داشتم، هزار تا. برای چند نفر باید پول کارت به کارت می‌کردم، بعد با همه آنها تماس می‌گرفتم و می‌گفتم پول را به حساب‌شان ریخته‌ام تا بتوانم بروم و سفارش‌ها را تحویل بگیرم بعد تازه باید سفارش‌هایی را که گرفته بودم منتقل و اعلام وصول می‌کردم.

لا به لای این کارها صد تا قرار ریز و درشت هم داشتم. عقب تاکسی نشسته بودم و با موبایلم بعضی از کارهای بانکی‌ام را انجام می‌دادم. زن جوانی با پسر چهار، پنج ساله‌اش کنارم نشسته بودند. پسربچه که به من خیره شده بود، گفت: «این چیه؟» گفتم: «موبایله» بچه گفت: «نه، اون چیه؟» گفتم: «این کارت بانکه». پسربچه گفت: «چی کار می‌کنی؟» گفتم: «دارم پول می ریزم به حساب یکی از دوستام». پسربچه گفت: «تو که پول نداری». گفتم: «پولام تو این کارته». پسر گفت: «ببینم». کارت را به پسربچه دادم.

پسر به کارت نگاه کرد و گفت: «این که توش پول نیست» و کارت بانکی‌ام را از پنجره تاکسی انداخت بیرون. همان موقع یک موتورسوار از روی کارتم رد شد و کارتم را چند تکه کرد. باورم نمی‌شد.

به بچه گفتم: «توله‌سگ چی کار کردی؟» مادر بچه که خیلی عصبانی شده بود، گفت: «بی‌تربیت درست صحبت کن». گفتم: «ندیدین بچه‌تون چیکار کرد؟» زن گفت: «خوب کرد... با این سنت نمی‌فهمی کارتت رو نباید بدی دست بچه؟» گفتم: «تازه طلبکار هم هستین؟» زن گفت: «بله، برای اینکه نباید این‌جوری با بچه حرف بزنی» گفتم: «این نباید کارت منو می‌نداخت بیرون»: زن گفت: «خیلی هم کار خوبی کرد... کارتت که هیچی موبایلت هم می‌ندازم بیرون» و با یک حرکت موبایلم را از دستم بیرون کشید و از پنجره بیرون انداخت.

موتورسوار دیگری رد شد و موبایل را هم خرد و خاک شیر کرد.

با مادر بچه دعوایم شد، راننده تاکسی گوشه خیابان ایستاد و از تاکسی پیاده‌ام کرد. اعصابم خرد بود. حالا دیگر هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم، نه کارت بانکی داشتم، نه موبایل، نه قراری، نه پولی، نه برنامه‌یی... رفتم توی پارک کنار خیابان و روی نیمکتی نشستم، چه کیفی داشت وسط روز لابه‌لای این همه درخت و سبزه بودن. شروع به قدم زدن کردم، فقط حیف که اعصابم خرد بود و حیف که کارت بانکی و موبایلم شکسته بود و قرارهایم به هم ریخته بود. کاش می‌شد هم اعصابم سرجایش بود، هم کارتم سالم بود، هم موبایلم نشکسته بود، هم هزار تا کارم انجام شده بود، هم توی پارک بودم، هم پارک همین قدر زیبا بود، هم من کلی وقت داشتم، هم همه چیزهای دیگر همان‌طور بود که دوست داشتم...

مکالمه

گفت‌وگو با کالین فرث، بازیگر خطابه پادشاه

داستان مردی که به سراشیبی روزمرگی غلتید

| اردوان ارمغان |

کالین فرث بعد از دریافت جایزه اسکار به خاطر ایفای نقش در پادشاه لکنتی بریتانیا در فیلم «خطابه شاه» (۲۰۱۰)، دوباره با نقشی به صحنه بازگشته که شخصیت اصلی یک درام کسل‌کننده مستقل است؛ آرتور نیومن. نمایش این فیلم تازه در ایالات متحده آغاز شده و فرث در آن نقش یک مرد امریکایی را بازی می‌کند که از زندگی خود ناراضی است و به دنبال کسب هویتی تازه است. فرث ۵۲ ساله در گفت‌وگو با خبرگزاری رویترز درباره این فیلم و نیز درباره زندگیش بعد از دریافت اسکار سخن گفته است. آنچه در پی می‌آید گزیده‌یی است از گفت‌وگوی اخیر او با این خبرگزاری.

■ چه چیزی باعث شد که بعد از دریافت جایزه اسکار بازی در فیلم کوچک و مستقلی چون «آرتور نیومن» را بپذیرید؟

آن زمان عنوان فیلم «آرتور نیومن، گلف‌باز حرفه‌یی» بود و همین عنوان برایم جالب بود و مرا مسحور خود ساخت. فکر کردم با وجود کلمه «گلف» در عنوان فیلم، فروش آن چندان زیاد نخواهد بود.

■ چرا چنین فکری می کردید؟

اگر گلف را دوست نداشته باشی، به دیدن این فیلم هم نخواهی رفت و اگر گلف را دوست داشته باشی، از دیدن فیلم ناامید می‌شوی چون ماجرایش درباره گلف نیست. بازاری نبودن آن مرا تحریک کرد و دلم می‌خواست بدانم در این فیلم چه می گذرد.

■ چه چیزی دستگیرتان شد؟

داستان مردی است که به سراشیبی روزمرگی درغلتیده. در حقیقت، چند تن از کاراکترهای فیلم فکر می‌کنند او آدم کسل کننده‌یی است. بله، او واقعا به طرز خارق‌العاده‌یی کسل‌کننده است و همین خصلتش مرا جذب کرد.

■ بعد از کسب اسکار آیا چیزی برایتان تغییر کرد؟

به سرعت که نه. اما یکجورهایی حالا دارد این اتفاق می‌افتد. یک اسکار مثل یک معجزه ناگهانی عمل نمی کند.

■ آیا بردن اسکار برای شما مزیتی هم داشته؟

بله. برایم کاملا راهگشا بوده. به طرق مختلفی راهگشا بوده. اگر کسی بخواهد با شما همکاری کند می‌آید و با تو حرف می‌زند. به نظر من این موثرترین تغییر است.

■ از آن خوش‌تان می‌آید؟

بله. خیلی راضیم. بسیار مفید است. فکر می‌کنم احتمالا سالم‌ترین راه نگاه کردن به آن است، تا اینکه چیزی باشد که توی قفسه‌یی برای خودش خاک می‌خورد. اسکارت را بردار و مثل یک ابزار از آن استفاده کن. به این ترتیب برایت بیش از یک شیء تزیینی ارزش خواهد یافت.

دیدگاه

در برابر دشمن یا براندازی پهلوان‌های هموطن

اشکانیان در کرج و بی‌تاثیری آفتابه درمانی!

| فریدون مجلسی |

در صفحه حوادث «اعتماد» سه‌شنبه ۱۰ اردیبهشت خبر کوتاهی دیدم که به نظرم بسیار نوستالژیک آمد! هرچه کوشیدم ارتباطی منطقی میان تصادف رخ داده و نتایج بعدی آن برقرار کنم «تراکنش» انجام نشد.

خبر از این قرار بود که چهار جوان پراید سوار از پشت به ماشین آقای نقد علی اسماعیلی می‌کوبند و متوقف می‌شوند، سپس آن جوانان دلیر که از زدن به پشت ماشین پهلوان به خشم آمده‌اند! شمشیرها از نیام برکشیده و به آقای نقد علی بی‌شمشیر که به گفته روزنامه از قوی‌ترین مردان ایران است یورش می‌آورند و ایشان را به تخت بیمارستان و چاقوی جراح می‌سپارند. به یاد دارم که چندی پیش نیز جوانانی از همین واحد اسواران پراید و شمشیر کرج قوی‌ترین مرد ایران را مستقیما به دیار عدم فرستادند. با اندکی «همزادپنداری» افکار نوستالژیک دیگری به ذهنم رسید، به یاد آوردم که آن وقت‌ها در مدرسه می گفتند اشکانیان به فرزندان‌شان سواری و شمشیرزنی می‌آموختند! و با توجه به پراید سواری‌ها و شمشیرزنی‌های باب روز در کرج، فکر کردم که شاید این آموزه‌های اشکانی است که موجب شده اینان پس از قدری تاثیرپذیری از فنون یاکوزای ژاپنی اینک هنرهای رزمی خود را در خیابان‌های کرج به نمایش بگذارند!

باز افکار نوستالژیک مرا به یاد عدم تاثیر گذاری استفاده از روش آفتابه درمانی و آویختن آن به گردن مبتلایان و دوره گردانی آنها انداخت، باز هم «تراکنش» انجام نشد! یعنی ارور داد و تکرار می‌کرد که تاثیر دو صد آفتابه آویزی چون نیم ارزن شیشه نیست!

ما که پیام را نفهمیدیم، فقط به یاد آوردیم که آن آموزه اشکانی برای ایستادگی در برابر دشمن بود نه برای براندازی پهلوان‌های هموطن!

گردون

سال کتاب ایران تحویل شد

حاشیه‌های پررنگ‌تر از متن

| امید سلیمی‌بنی |

این چه رسمی است که یک روز زودتر از آمدن مردم، نمایشگاه کتاب را افتتاح می‌کنند. غرفه‌های نیمه کاره، بنرهای افتاده کف شبستان، این همه رفت و آمد کارگرها و باربرها و ماشین‌ها، اینکه نمی‌شود افتتاح. زمانی که مردم می‌روند برای دیدن و خریدن کتاب، آن وقت می‌شود گفت افتتاح شده نمایشگاه امسال. همت کردم، پریشب، یعنی شب قبل از شروع رسمی که رفتن مردم و دیدن کتاب‌ها بود، دور و بر مصلای تهران را طواف کردم. هنوز هم رفت و آمد و انتبارها ادامه داشت و کارگرهای نمایشگاه هم بنر و پوستر می‌زدند و تابلوی پارکینگ و توقف ممنوع. فکر کردم سال مردم با نوروز آغاز می‌شود و سال جماعت اهل مطالعه، با زنگ شروع نمایشگاه. پس اگر این‌طور باشد، شب عید است و صبح، ساعت ۱۰ که درهای مصلی بزرگ تهران به روی‌دار ودسته کتابخوان‌ها باز شود، لابد توپ سال تحویل را در کرده‌اند. دیروز صبح که رفتم نمایشگاه، از در شمالی، وارد محیط همیشگی نمایشگاه کتاب شدم. با این تفاوت که شاید دیروز، سال تحویل کتاب ایران، اندکی زودتر از سال‌های قبل شروع شده بود. قله توچال آن بالا پر از برف بود و شبستان عمومی مصلا و سالن ناشران عمومی، این پایین، آکنده از جمعیت و کتاب. موقع ورود، باز هم غرفه‌های فست‌فوت و آب معدنی و بستنی را چیده بودند برای خوشامد بازدیدکنندگان عزیز و آن طرف‌تر هم یکی، دو غرفه شارژ موبایل و امانت سپاری و معرفی ناشر و این‌بار یکی دو سالن جانبی دیگر هم اضافه شده بود درباره عملکرد ادارات و ارگان‌ها در آستانه انتخابات آینده و بعد وارد سالن ناشران عمومی که می‌شدی، همان هرم آشنای کتاب‌های تازه منتشرشده می‌خورد توی صورتت. از میان ردیف کتاب‌ها که می‌گذشتم انگار به تماشای هفت‌سین کتاب آمده بودم. نوروز کتاب آمده است و موقع خرامیدن میان ردیف‌های این گلستان پر برگ و بار شده. ولی عجیب خلوت بود این تحویل سال مکتوب. انگار قرار نیست امسال برای دیدار این یار آشنای سپید روی، باز هم مصلی آنقدر شلوغ شود که جای سوزن انداختن نبینی. نه، نوروز کتاب، خلوت بود و اگر نبود یکی، دو آشنای ناشر که بعد از یک سال، باز هم غرفه‌ها را علم کرده بودند و نشسته بودند در انتظار مشتری و بازدیدکننده، از یادم می‌رفت این بازگشت چندین ساله در اردیبهشت کتاب‌ها را. تا به کتاب‌های تازه نگاه کنم و دوری در میان نمایشگاه بزنم، به آخر شبستان رسیدم. باز هم در میان ردیف ناشران که بیشتر مذهبی بودند و دولتی، عبور کردم و هر آنچه از کتاب‌های دندانگیر بود، جستم، ولی رفت و برگشت تمام ردیف‌ها در این خلوتی ابتدای نمایشگاه، یکی دو ساعت بیشتر وقتم را نگرفت. نمی‌دانم چرا کشیده شدم به طرف غرفه‌های دیگر که بیشتر در حیاط مصلا هستند. از آب جوش و اینترنت پرسرعت بگیر تا کارت حافظه و بادکنک و اسباب بازی می‌فروشند. این همه حاشیه، آمده‌اند تا در پیش پای متن کتاب‌ها، سال فرهنگ را تحویل کنند؟ شانه بالا می‌اندازم و می گذرم. امسال هم سال کتاب ایران، زودتر از موعد تحویل شد.

کمی شوخی تا قسمتی جدی

برای ونک به بالا سریال نمی‌سازم

| سوخته تهرانی |

۴ اردیبهشت-ایسنا

■ داریوش ارجمند: سال‌هاست که کارمان غافلگیر شدن است. | و چندپهلوصحبت‌کردن!

۴ اردیبهشت-فارس

■ بهروز شیبی: بازی در هالیوود را دوست دارم اما نه تحت هر شرایطی | التماس می‌کنم قبول کن، اینقدرسخت‌نگیر.

۴ اردیبهشت-مهر

■ وقتی اشکان خطیبی خواننده می‌شود. | بعد از آشپزی، رستوران‌داری، فوتبال، مجری‌گری و البته بعضی وقت‌ها هم بازیگری، دیگه‌چه‌کاری‌می‌مونه؟!

۴ اردیبهشت-باشگاه‌خبرنگاران

■ لیلی رشیدی: هر بازیگری علاقه‌مند به همکاری با مرضیه برومند است. | ولی خاله‌جان‌فقط‌باشماو امیرحسین صدیق کار می‌کند.

۵ اردیبهشت-تماشا

■ حامد کمیلی: با اجبار و ترس در پایان‌نامه بازی کردم. | از شریفی‌نیا ترسیدی؟!

۶ اردیبهشت-فارس

■ سیدمحمد حسینی: کل اعتبار سینما در سال گذشته ۵۰ میلیارد تومان‌بود. | نوش جان تهیه‌کنندگانی که‌عرق‌جبین‌می‌ریزند!

۶ اردیبهشت-کافه‌سینما

■ عزت‌الله ضرغامی: ۸۲ درصد از مردم کشورمان اخبار خود را از طریق سیما پیگیری می کنند و حدود ۳۰ درصد از مردم نیز از شبکه‌های ماهواره‌یی پیگیر اخبار هستند. | اینکه شد ۱۱۲ درصد! پیشنهاد می شود معاونت‌دو، دو تا، چهار تا هم درست کنید.

۶ اردیبهشت-مهر

■ شراره رخام نیز مانند بسیاری دیگر از هنرمندان ایرانی مشکل سینمای کشورمان را فیلمنامه خواند. | البته منظور سواد خواندن فیلمنامه است.

۷ اردیبهشت-جام‌جم(قاب کوچک)

■ مجید زین‌العابدین: ریل گذاری تلویزیون برای ارتقای سیما | ریل گذاری سینمابس‌نبود!

۷ اردیبهشت-فارس

■ دوست دارید با چه کارگردانی کار کنید که تا به حال کار نکرده‌اید؟ علیرام‌نورایی: اسپیلبرگ | ابوالقاسم‌طالبی‌بهتربود.نبود؟!

■ عباس بابویهی: بازگشایی خانه سینما به نظر وزیر ارشاد بستگی دارد. | پس تا پایان دولت دهم انتظاری نباید داشت.

۸ اردیبهشت-فارس

■ سحر قریشی: (امیدوارم) به زودی بتوانم فیلم خودم را کارگردانی کنم. | همین روکم داشتیم.

۹ اردیبهشت-شبکه‌ایران

■ سیروس مقدم: برای ونک به بالا سریال نمی‌سازم. | اونوقت خودتون کجاتشریف‌دارید؟ فرمانیه؟ کیش؟ یا خارج از کشور!

۹ اردیبهشت-ایسنا

■ ساداتیان: همان طور که گفتم بخش خصوصی عملا زمینگیر شده است. | عرق جبین که می‌ریزید. زمینگیر هم که شدید. آدم دلش کباب می‌شه.

۹ اردیبهشت-ایرنا

■ آتیلا پسیانی؛ بازیگری با معیارهای متغیر | یا همراه با مسیر باد.